

بسمه تعالی

## نهضت آزادی ایران

تاسیس ۱۳۴۰

### مراسم بزرگداشت سالروز درگذشت مرحوم محمدرحیم عطایی

#### از بنیانگذاران نهضت آزادی ایران

۸ مرداد ۱۳۷۴

رحیم عطایی از فعالین نهضت آزادی ایران و جنبش ملی شدن نفت به رهبری دکتر محمد مصدق در سالهای ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۲ و از مؤسسين و رهبران نهضت مقاومت ملی بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در طی سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ و از مؤسسين و فعالین نهضت آزادی ایران در سال ۱۳۴۰ بود که در هشتم مردادماه ۱۳۵۶ به دنبال ناراحتی قلبی طولانی درگذشت و یاران و همسنگران خود را در غمی جانگداز باقی گذاشت.

به مناسبت هیجدهمین سال درگذشت رحیم عطایی، نهضت آزادی ایران در هشتم مرداد ۱۳۷۴ مراسمی با حضور اعضای خانواده، دوستان قدیم آن مرحوم و اعضا و یاران نهضت آزادی ایران برگزار نمود و یاد او و خدمات او را گرامی داشت. در این مراسم دو تن از فرزندان آن فقید سعید سخنانی پیرامون «زندگی نامه او» و «نقش وی در آموزش تحلیل و شناخت رویدادهای سیاسی» ایراد کردند که به پیوست آمده است.

روابط عمومی نهضت آزادی ایران

## زندگی نامه شادروان محمدرحیم عطایی

۱۳۵۶/۰۵/۰۹ - ۱۳۹۸/۱۲/۲۹

محمد رحیم عطایی در بیست و نهم اسفند سال ۱۳۹۸ هجری شمسی در محله قدیمی سید نصرالدین تهران، در خانواده‌ای روشنفکر و مذهبی از مادری با کفایت و نوع‌دوست از خانواده اصیل بازرگان متولد گشت. پدر رحیم مردی فرهنگی و با احساس مسئولیت زیاد نسبت به نسل آینده بود که از طریق مدیریت دبیرستان دقیقی در امور تعلیم و تربیت توجهات بسیاری را اعمال می‌نمود. رحیم دوران طفولیت خود را در دامان پرمهر مادر خود، خانم مخصوص گذراند و با ورود به دبستان تحت انضباط پدری سخت‌گیر اصول انضباط را آموخت.

دوران اولیه زندگی محمدرحیم عطایی مصادف با کودتای رضاخان و تمدید امتیاز نفت جنوب به مدت ۶۰ سال می‌باشد.

رحیم با روحیه‌ای سرشار از نوع‌دوستی و احساس مسئولیت نسبت به آینده وارد دبیرستان دارالفنون گشت. وی در این باره با ارائه خصائل پسندیده انسانی و همچنین کسب عناوین قهرمانی ورزشی در سطح شهر تهران همگان را تحت تأثیر همت بالای خود قرار می‌دهد و پس از پایان تحصیلات متوسطه در رشته ادبیات، در سال ۱۳۱۹ وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران می‌گردد. این زمان مصادف است با جنگ جهانی دوم، سقوط رضاشاه و به تخت نشاندن فرزندش. عطایی در چنین دورانی با محبوبیت و قابلیت‌های سرشار جوانی پای به محیط سیاسی دانشگاه می‌گذارد.

دانشگاه اولین بوته آزمایش برای به کار گرفتن تدابیر سیاسی و مدیریتی وی می‌گردد. در این دوران جامعه ایرانی تحت تأثیر شرایط داخلی و بین‌المللی به طرف سیاست کشیده شده است و قلب این حرکت دانشگاه تهران می‌باشد و اولین بحث‌های سیاسی جدی که ناشی از احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت و آینده کشور می‌باشد در این قلب طپیدن می‌گیرد.

محمدرحیم عطایی نیز همچون سایر دانشجویان و استادان وطن‌پرست درگیر با مسائل سیاسی کشور می‌گردد. در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، اولین انتخابات نسبتاً آزاد بعد از شهریور ۱۳۲۰، دکتر مصدق به پاس مقاومت‌های ۲۰ ساله‌اش به کمک دانشگاهیان تهران و خصوصاً تلاش چشمگیر دانشجویان دانشکده حقوق به وکالت مجلس انتخاب می‌شود، با اعلام نتایج انتخابات، دانشجویان به خانه وی رفته او را روی دست به مجلس شورای ملی می‌برند. در مسیر میدان بهارستان سایر مردم نیز به هیجان آمده و به این جمع می‌پیوندند. تظاهرات و ابراز احساسات مردم نسبت به دکتر مصدق به اوج می‌رسد. پلیس شاهنشاهی در بیم از دست دادن کنترل سیاسی پایتخت اقدام به تیراندازی می‌کند و خواجه‌نوری دانشجوی دانشکده حقوق دانشگاه تهران مورد اصابت گلوله قرار گرفته، جان می‌سپارد. محمدرحیم عطایی در این دوران از فعالیت و گرداندگان سیاسی دانشکده حقوق می‌باشد.

عطایی در سال ۱۳۲۲ با محبوبیتی سیاسی و ملی و همزمان با پایان تحصیلات دانشگاهی خود به همراهی دو برادر خود آقایان مهندس محسن و مظفر عطایی و دیگر آزادیخواهان ملی، در تأسیس حزب ایران مشارکت می‌کند.

رحیم عطایی پس از فراغت از تحصیل به استخدام راه‌آهن، از وسیع‌ترین سازمان‌های کارمندی و

کارگری ایران، درمی‌آید و به دلیل نشان دادن صلاحیت‌ها و توانایی‌های شخصی به ریاست حسابداری و مدیریت کل مالی راه‌آهن می‌رسد و علیرغم گستردگی فسادهای اداری - مالی و رشوه‌خواری‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی فراوان، با تدبیر و بهره‌گیری از همکاری دوستانی صدیق مانند آقای پولادی اقدام به اصلاح این سازمان نموده، برای اولین بار راه‌آهن را که هر ساله ضررهای هنگفت می‌داده به سوددهی می‌رسانند.

دوران مدیریت عطایی در راه‌آهن دوران حساس و پرفراز و نشیبی است.

از یک سو هیجانات ناشی از نهضت ملی ایران به رهبری دکتر محمد مصدق و اوج‌گیری مبارزات مربوط به ملی شدن صنعت نفت مردم را با هیجان به صحنه آورده و از طرف دیگر رهبری حزب توده، نیروهای ارتجاعی وابسته به دربار و حزب دموکرات قوام‌السلطنه، سعی دارند این هیجانات را به انحراف و بیراهه بکشانند. راه‌آهن ایران نیز به علت تمرکز شدید نیروی کارگری مورد توجه و تهاجم تبلیغاتی این حزب و جریان‌های ضدملی بود. نیروهای اصیل ملی می‌بایست هم در برابر اتحادیه‌های کارگری وابسته به حزب توده مقاومت کنند و هم در برابر سندیگاه‌های قلابی که به دست حزب دموکرات علم شده بودند. محمدرحیم عطایی در حین بازسازی تشکیلات راه‌آهن و جایگزین نمودن افراد صدیق و سالم و ایجاد فرصت برای نیروهای ملی، پرچم مبارزه با نیروهای ضدملی را برافراشت.

عطایی در زمان تصدی مسئولیت اداری هیچگاه از فکر ایجاد سازمان و تشکیلات سیاسی غافل نبود و آن را رکن اساسی برای هماهنگی فعالیت‌های سیاسی می‌دانست. به همین علت در شهریور ۱۳۳۲، او بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در تأسیس و سازماندهی نهضت مقاومت ملی، به همراه رادمردانی چون مرحوم طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، آیت‌الله سیدابوالفضل زنجانی، دکتر سبحانی، دکتر محمد نخب و عباس رادنی همت گماشت و به عضویت شورای مرکزی و هیئت اجرایی آن درآمد و مسئولیت کمیته سیاسی نهضت مقاومت ملی را بر عهده گرفت. وی در این دوران با استفاده از آموخته‌های دانشگاهی و تجربیات حاد سیاسی گذشته و بینش عمیق نسبت به مسائل روز، به تعلیم سیاسی بسیاری از کادرهای جوان نهضت پرداخت و با نوشتار و تعالیم خود نقش عمده‌ای برای ادامه‌دهندگان راه آینده به عهده گرفت.

در سال ۱۳۳۶ در زمانیکه نهضت مقاومت ملی به تنهایی در مقابله با رژیم سلطنتی افشاگری و مبارزه می‌کرد. رحیم عطایی در یورش حکومت به فعالین و سران نهضت همراه با مرحوم مهندس بازرگان، مرحوم طالقانی، مرحوم آیت‌الله زنجانی، دکتر یدالله سبحانی، دکتر عباس شبیانی، مهندس عزت‌الله سبحانی، مرحوم محمدتقی شریعتی، مرحوم دکتر علی شریعتی و جمع کثیری به زندان افتاد. مدت اسارت وی در این دوره ۸ ماه بود.

در سال ۱۳۳۹ رحیم عطایی و هم‌زمان سیاسی‌اش پس از بحث و بررسی، ایجاد تغییراتی را در نهضت مقاومت ملی ضروری دیده و به تأسیس جبهه ملی دوم همت می‌گمارند. جبهه ملی دوم در ۳۰ تیر ۱۳۳۹ اعلام موجودیت و شروع به فعالیت می‌نماید. اما به علت اختلاف سلیقه سیاسی، کادرهای نهضت مقاومت ملی با جدایی از جبهه ملی دوم در اردیبهشت ۱۳۴۰ نهضت آزادی را تأسیس می‌کنند. مؤسسان نهضت آزادی عبارت بودند از: مرحوم مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مرحوم طالقانی، سیداحمد صدر حاج سیدجوادی، رحیم عطایی، عباس رادنی و مهندس منصور عطایی. مهندس بازرگان در سخنرانی خود به مناسبت آغاز فعالیت نهضت آزادی ایران و اعلام موجودیتش، نهضت آزادی را، مسلمان،

ایرانی و مصدقی اعلام کرد. تأسیس نهضت آزادی با استقبال قابل ملاحظه‌ای روبرو شد. از آنجا که دولت موقت مدعی آزادی احزاب سیاسی به خصوص آزادی دکتر مصدق بود، در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۴۰ عطایی به همراه جمعی از فعالین و سران نهضت آزادی به منظور دیدار با دکتر مصدق و برای بطلان افسانه آزادی وی به احمدآباد محل سکونت دکتر مصدق که در حلقه محاصره نیروهای امنیتی قرار داشت می‌روند که بلافاصله به وسیله مأمورین نظامی بازداشت گردیده و مورد تفتیش قرار می‌گیرند و با یک جوخه سرباز (یک سرگرد، چند درجه‌دار و هشت سرباز مسلح) تحت‌الحفظ به تهران اعزام و به سازمان امنیت تحویل داده می‌شوند. اگرچه او و همراهانش را آزاد می‌کنند، اما وی را از کار برکنارش می‌سازند.

این فعالیت‌ها موجب گشت که رحیم قبل از به پایان رسانیدن دوره ۳۰ ساله خدمت دولتی پس از ۱۷ سال خدمت صادقانه از سمت اداری‌اش به جرم پشتیبانی از دکتر مصدق و فعالیت‌های میهنی معزول و در سال ۱۳۴۰ منتظر خدمت گردد.

رحیم عطایی در نهضت آزادی ایران به عنوان مسئول کمیته سیاسی علاوه بر تهیه تحلیل و بیانیه‌های سیاسی به آموزش روش سیاسی و بینش سیاسی به جوانان نهضت آزادی پرداخت و شاگردان بسیاری را تربیت کرد که از جمله شاگردان او، مؤسسین مجاهدین اولیه شهدای گرانقدر محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، ناصر صادق، بدیع‌زادگان و مهندس لطف‌الله میثمی می‌باشند.

در وقایع قبل از ۱۵ خرداد ۴۲، رحیم عطایی را نظیر سایر فعالین و سران نهضت آزادی دستگیر می‌سازند. در زندان بر اثر فشارهایی که بر او وارد می‌کنند، ناراحتی قلبی وی که مدت‌ها او را زجر می‌داده است شدت پیدا می‌کند به طوری که مجبور می‌شوند ابتدا او را در بیمارستان زندان بستری نمایند و سپس به خاطر شدت بیماری و کسالت قلبی‌اش آزاد سازند. پس از قیام تاریخی ۱۲ محرم - ۱۵ خرداد و قتل‌عام شمار بسیاری از مردم بی‌گناه و بی‌سلاح ما، ناراحتی‌های قلبی رحیم شدت می‌یابد و معالجات مکرر هم سودی نمی‌دهد به طوری که بالاخره در سال ۱۳۵۰ حمله قلبی شدیدی به وی دست می‌دهد و به دستور پزشکان از شرکت در فعالیت‌های هیجان‌آور سیاسی محروم می‌گردد. با این حال و علیرغم ضعف و تحلیل تدریجی قوای بدنی، او وظایف خود را در حد توان انجام می‌دهد.

و در آخر، معالجات مکرر اطبا در داخل و خارج سودی نبخشیده، محمدرحیم عطایی در راه بازگشت از «میوکلینیک راجستر» به ایران، در شهر کانزاس سیتی با آرزوی آزادی ایران عزیز به رحمت ایزدی می‌پیوندد.

از رحیم عطایی آثار زیادی در مجموعه‌های اسناد «نهضت مقاومت ملی» و «نهضت آزادی ایران» به یادگار مانده است.

**حبیب عطایی**

## رحیم عطایی معلم تحلیل سیاسی

دکتر فرهاد عطایی

رسم است در چنین مجالس و مناسبت‌هایی از فضائل اخلاقی و محاسن فرد در گذشته صحبت کنند تا هم یادی از آن مرحوم باشد و هم عبرتی برای دیگران. بنابراین رسم، من نیز می‌باید از فضائل مرحوم پدرم شادروان محمدرحیم عطایی که در نهم مردادماه ۱۳۵۶ فوت شد صحبت کنم و از او بگویم که اهل خانواده بود و شوهر و پدری مهربان و معتقد به تربیت صحیح فرزندان و حفظ این کانون مهم اجتماع. اهل صله ارحام بود و معتقد به رفت و آمدهای خانوادگی و فامیلی. ورزشکار بود و کوه و طبیعت را دوست می‌داشت، از هر نوع اعتیاد به دور بود و فردی بود بسیار منضبط و لحظه به لحظه زندگی‌اش برنامه مشخص داشت. دمی از فعالیت غافل نبود و حتی در اتوبوس فرصت را از دست نمی‌داد و به مطالعه می‌پرداخت. در بین خویشان و دوستان و همکاران محبوب بود و معروف به سلامت نفس و حسن شهرت. مرد سیاست بود و فعالیت‌های اجتماعی و آن را وظیفه و مسئولیتی ملی می‌دانست. بزرگ‌ترین آرزوی او این بود که برای ملتش خدمتی بزرگ انجام دهد. آنان که او را نزدیک می‌شناختند می‌دانند که این‌ها تعارف نیست و او به همه این صفات پسندیده متصف بود.

اما من می‌خواهم به یکی از جنبه‌های تفکرات او بپردازم و آن را بهانه کنم برای طرح موضوعی مهم. عطایی اهل سیاست بود و آن را جدی می‌گرفت و سلامت و آسایش خود را نیز در این راه گذاشت. او به سیاست نه به عنوان محملی برای کسب قدرت شخصی و پست و مقام، بلکه به عنوان وسیله خدمت به ملت و مردم خویش می‌نگریست. از سیاست نیز نگرشی سطحی نداشت. به خوبی می‌فهمید که در صحنه سیاست افراد و گروه‌ها و قدرت‌های مختلف درگیرند و به همین دلیل معتقد بود به تحلیل سیاسی و در این راه در بین دوستان و همفکران خود پیشقدم بود. هم در نهضت مقاومت ملی و سپس در نهضت آزادی، ارائه تحلیل سیاسی و آموزش کادرها را به عهده داشت و در حقیقت آنچه از مجموعه تحلیل‌های نهضت مقاومت و تحلیل‌های داخلی در نشریه راه مصدق و نهضت آزادی چاپ شد اکثراً به قلم آن مرحوم بود. او بخصوص به نقش قدرت‌ها و دولت‌های خارجی توجه داشت و معتقد بود که بدون شناخت اهداف و سیاست‌های خارجی نمی‌توان در مبارزه با سلطه آنها و نیز در سیاست داخلی موفق بود.

اینجا نکته ظریفی مطرح است و آن این که وقتی فرد نسبت به یک پدیده شناخت داشت از آن نمی‌هراسد. چون ویژگی‌ها و نقاط قوت و ضعف آن را می‌داند، متناسب با قدرت و ضعف این پدیده با آنها روبرو می‌شود و حتی از تماس با آن در جهت پیشبرد اهداف خود بیمی ندارد. اما جهل درباره یک پدیده به یکی از دو نتیجه منجر می‌شود. یا فرد آن را بیش از آنچه هست کوچک می‌انگارد و در مقابله با آن شکست می‌خورد و یا آن را بیش از حد بزرگ و نیرومند می‌پندارد و از آن می‌ترسد و فرار می‌کند و یا شیفته آن می‌شود و خود را می‌بازد و تسلیم محض آن می‌شود.

در این که قدرت‌های اروپایی از آغاز قرن نوزدهم میلادی در ایران نفوذ و اقتدار داشته‌اند شکی نیست. این اعمال قدرت و نفوذ با شدت و ضعف تا امروز ادامه دارد. عکس‌العمل ما ایرانیان نیز در برابر خارجی‌ها نوعاً به یکی از دو صورت بوده است: احساس ضعف و در نتیجه ترس و انکار و در نهایت شکست از آنان، و یا فعال مایشاء انگاشتن و شیفته شدن در مقابلشان. در هر دو مورد غالباً مسئولان

مملکت و مردم شناخت صحیحی از ماهیت و نحوه عملکرد قدرت‌های خارجی و قدرت‌های بزرگ نداشته‌اند.

نتیجه این نوع برخورد رواج آنچه در علوم سیاسی آن را تئوری توطئه می‌نامند شده است. به این معنی که هر اتفاق و پدیده‌ای عاملی بیرونی دارد و دست خارجی در به وجود آوردن آن در کار بوده است. البته بنا به تعریف، تئوری ابطال‌پذیر است و قابل رد شدن، اما در بین اکثر ما ایرانیان آن را باید اصل توطئه نامید چرا که مانند اصل اقلیدس جای هیچگونه شک و تردیدی در آن نیست. باید گفت که بخصوص در سال‌های بعد از انقلاب این باور رواج و قوت بیشتری یافته است و جالب اینجاست که هم مسئولان جمهوری اسلامی و هم مخالفان آن در ترویج این باور نقش اصلی داشته‌اند. مسئولان با مقصر دانستن دولت‌های خارجی در هر واقعه و حادثه و بزرگ جلوه دادن آمریکا و همپیمانان اروپایی‌اش بدون شناخت صحیح از آنان، و مخالفان نظام جمهوری اسلامی با القا کردن این فکر که هرگونه تغییر و تحولی باید از جانب و به دستور آمریکا صورت گیرد. خلاصه این که اکثر مردم به این نتیجه رسیده‌اند که خود در تعیین سرنوشت خویش نقشی ندارند و سرنوشت آنان در خارج و به دست از ما بهتران تعیین می‌شود. شکی نیست که قدرتهای خارجی در دنیا مشغولند و با مطالعه و شناخت نسبت به مردم و فرهنگ‌های گوناگون از انجام هیچ کاری برای رسیدن به اهداف خوا ابائی ندارند. اما این بدان معنی نیست که سایر مردم هیچکاره‌اند و در تعیین سرنوشت خود ناتوان.

این موضوع ابعاد اجتماعی گسترده‌تری نیز دارد. کار به جایی می‌رسد که هر جنس خارجی بر نوع داخلی آن ترجیح می‌یابد. از شکلات سوئیسی گرفته تا آب‌نبات اندونزیایی و پارچه و لباس ترکیه‌ای، و هر چیز ایرانی می‌شود نماد و نمونه بی‌کیفیتی و بی‌ارزشی. در چنین مرحله‌ای است که در واقع ملت از خود ناامید شده و اعتماد به خود را از دست می‌دهد و این حالت به وضع یک فرد معتاد می‌ماند زیرا که یک معتاد اولین و مهم‌ترین چیزی را که از دست می‌دهد اعتماد به نفسش است و امید به بهروزی و موفقیت. باید گفت که بخش مهمی از این پدیده حاصل عدم شناخت دنیای خارج و ماهیت و نحوه عملکرد آن است.

اگر شاهان قاجار در قرن نوزدهم درک و شناختی از تحولات شگرف و سرنوشت‌ساز انقلاب صنعتی در اروپا نداشتند، آنان را می‌توان، دست کم تا حدی، معذور دانست، زیرا که تا آن زمان تنها نوع زندگی که وجود داشت همان زندگی سنتی بود و با نبودن امکانات ارتباطی دلیلی نداشت که ناصرالدین شاه، به عنوان مثال، درکی از انقلاب صنعتی و ماهیت استعمار و ابزار و امکانات آن داشته باشد.

امروز یک بار دیگر دنیای خارج در آستانه پا گذاردن به انقلابی جدید است، انقلابی به مراتب گسترده‌تر و عمیق‌تر و با پیامدهای حیرت‌انگیز که انقلاب صنعتی در مقابل آن تحولی ناچیز می‌نماید: انقلابی که آن را انقلاب تکنولوژیک نامیده‌اند و از ماهواره‌های تجارتي که در خصوصی‌ترین جای خانه‌های ما نفوذ کرده و فرهنگ و ذائقه و افکار ما را تحت تاثیر قرار داده‌اند تا ماهواره‌های اطلاعاتی و جاسوسی و مهندسی ژنتیک که بشر را قادر به خلق جانوران و حیوانات آدم‌نما ساخته است تا سلاح‌های هسته‌ای و شیمیایی و بیولوژیک، و به خطر افتادن محیط زیست. همه گوشه‌ای از ابعاد آثار این تحول است که بدون شک چهره جامعه بشری، روابط دولت‌ها، خانواده هسته‌ای، و نوع زندگی مردم جهان را دگرگون خواهد ساخت و تنها ملت‌هایی می‌توانند به آینده‌ای روشن در دنیای آینده امیدوار باشند که با درک صحیح، جایگاه خود را در آن دریابند و برای رسیدن به آن کوشش کنند. با تأسف باید گفت که از ماهیت این تحول بزرگ تاریخ بشر که هم‌اکنون و در زمان حیات ما در شرف تکوین است بی‌خبریم.

اگر شاهان قاجار را می‌شد به دلیل عدم شناخت ماهیت تحولات اروپای قرن نوزدهم معذور دانست، از مسئولان امروز کشور چنین عذری پذیرفته نیست. چرا که آنان آخرین دستاوردهای تکنولوژی غرب را در زمینه ارتباطات در اختیار دارند و می‌توانند و باید نسبت به کیفیت و ماهیت این تحول مهم شناخت داشته باشند و مردم را نیز در تاریکی نگاه ندارند. بی‌اعتنایی و هیچ انگاشتن از یک سو و یا شیفته شدن از سوی دیگر، هر دو ناشی از جهل است و نداشتن شناخت و تحلیل صحیح از روندها و پدیده‌های خارجی و هر دو مایه شکست و سرافکندگی ملت، باید گفت که ملت، و طبعاً احزاب و گروه‌ها و تحصیلکردگان نیز، معذور نیستند و تاریخ این سهو آنها را نخواهد بخشید.

سخن کوتاه، رحیم عطایی در این راه پیشقدم بود و اعتقاد داشت که باید با داشتن شناخت از تحولات بین‌المللی، بدون فدا کردن آرمان‌ها و ارزش‌های ملی، با اعتماد به نفس، از آنها به سود و برای بهروزی مردم بهره جست. در پایان اجازه می‌خواهم که در این مجلس که به یاد و احترام او برگزار شده است، از خود او و قلم او چیزی تقدیم کنم. می‌گویند زندان چهره واقعی هر کسی را باز می‌نماید و او را دست کم به خودش بازمی‌شناساند. آنچه که اینک می‌خوانیم بخش‌هایی است از نامه‌ای که در سیزدهم شهریور ۱۳۴۲ از زندان به همسر بزرگوار و فداکارش نوشته و بیش از هر چیز گویای شخصیت، منش، و اعتقادات اوست:

«...هفتاد روز است که از بودن در کنارت محروم... این محرومیت را تحمل کرده‌ام و جبران دوری تو را با سعی در نزدیکی با خدا کرده‌ام... هر چه می‌کنم گذشته پر از درد و رنج خودم را فراموش نمی‌توانم و به آینده به صورت مبهمی نگاه می‌کنم. از گذشته چیزی توشه ندارم و در آینده هم نقطه امید و اتکایی نمی‌بینم. قدرت وجودی‌ام بکلی تحلیل رفته و نیروی تفکر بکلی از کار افتاده ... خستگی سال‌ها فعالیت بدون موفقیت و بدون تفریح وجودم را بکلی فرسوده کرده ... از آن همه تحرک فکری و بدنی چیزی نمانده جز یک سلسله اعتقادات که به صورت ثابت و لایتغیر درآمده... در عین حال توقعاتم بزرگ است و انتظاراتم فراوان. به هیچ کمی قانع نیستم و به هیچ موقتی دل نمی‌توانم ببندم. بزرگ می‌خواهم و دائمی طلب می‌کنم... تنها چیزی که حس می‌کنم این است که خودم را فراموش کرده‌ام، آنچه می‌خواهم برای همه می‌خواهم و آنچه می‌طلبم در راه رضای خدا طلب می‌کنم.

... من قبول ندارم که خودم را به آنچه داشته‌ایم راضی نگاه دارم و بگویم چی از کی کم داشته‌ایم و شکر خدا که هستیم و از این قبیل... فقط به یک چیز، آن هم در زندان، توجه کرده‌ام و آن هم این است که شاید این ناداری و ناموفقیت‌ها شلاقی بوده است که خدا به دست طبیعت بر جان ما وارد آورده تا پخته و آبدیده شویم و از عهده مأموریت مجهولی که فردا تقدیر به عهده‌مان خواهد گذاشت برآییم. این تنها امید و دلخوشی است که از گذشته برای آینده دارم و یک امید و انتظار مجهولی من را از سقوط در دره تاریک و خطرناک ناامیدی و یأس حفظ می‌کند.

البته این امید در من قوت دارد و من را از تنگناهای سخت زندگی به آسانی و آرامی می‌گذراند و آرامش خاطر می‌آورد. من این امید را دارم ولی چون هیچ روزنه‌ای برای آن نمی‌بینم و از طرفی هم نمی‌خواهم امیدم را ببرم، این است که می‌گویم من به این پیروزی خواهم رسید، ولی نه به آسانی‌ها. بلکه سختی‌ها و نارضائی‌های زیاد دیگری را باید تحمل کنم تا به آن موفقیت دسترسی پیدا کنم...

تردید نمی‌کنم که گذشته هر کس زائیده طرز فکر و اعمال و روش خود اوست و من هم اگر بدبی دارم و شکست‌های پی‌درپی حاصل چهل و چهار سال زندگانیم را تشکیل می‌دهد، مقصرش خودم هستم. ولی چه می‌توانستم بکنم؟ من دارای نوع تربیتی بودم و از پشت و رحم پدر و مادری بیرون آمده بودم که جز به خوبی نمی‌توانستم تصور کنم و همه چیز را جز به راست نمی‌توانستم ببینم. به دنبال این خصلت ذاتی قدم برداشته‌ام و اقدام کرده‌ام. حالا نتیجه‌اش چنین شده. تقصیر از طبع و خصلت غیرارادی من است. آنچه

را مسلم می‌دانم این است که از فعالیت هیچوقت دریغ نکرده‌ام و در نیت خیر خودم هم هیچوقت تردید نداشته‌ام.

علی ایحال، ... دامنه فکرم در این زندان توسعه یافته و توکل به خدایم به طور غیرقابل تصویری بالا رفته. به ظواهر زندگی و لذائذ و مقامات آن به شدت بی‌اعتنا شده‌ام و خلاصه نتیجه فکر و آرزویم از این جمله تجاوز نمی‌کند که به خاطر مردم و برای خدا خدمت بزرگی به دست من انجام شود...

ترس من در این زندان از مرگ بکلی از بین رفته و جای خود را به این ترس داده که مبدا پیش از این که موفق شوم خدمتی - خدمت بزرگی، خیلی بزرگ - برای مردم انجام داده باشم بمیرم.

... من از روزی که به زندان افتاده‌ام برای این که وقتم به عبث از بین نرود برنامه‌ای تنظیم کرده‌ام که مهمترین قسمت آن را برنامه راز و نیاز با خدا تشکیل می‌دهد. اجرای این قسمت از برنامه من را سبک، اراده‌ام را محکم، و امیدم را زیاد می‌کند. ضمن این برنامه با تمرکز حواس، روی توجه به عظمت خدا و بعد از حلول در وجود خدائی خدا آرزوهایم را به وسط می‌کشم و انجام و اجرایش را از او می‌خواهم. آرزویی که هر روز تکرار می‌شود این است که خدا قبل از که من خدمتی، خدمتی بزرگ، به ملت من انجام بدهم مرا از دنیا نبرد و اگر انجام داده‌ام هر وقت و به هر سرعت می‌خواهد مرا قبض روح کند.»

روانش شاد و راهش مستدام باد